■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی‌ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع‌رسانی: www.jamejamonline.ir www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamOnline.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰-۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۳۰۰۴۴۳۳
■ سازمان توزیع: ۶۱۹۳۳۱۱۵ ■ کدپستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۶۱۹۳۳۱۱۵ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ شماره پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ تلفن گویا: ۲۳۰۰۴۴۴۴
■ چاپ: چاپخانه روزنامه جام جم

پنجشنبه ۵ اسفند ۱۴۰۰ | ۲۲ رجب ۱۴۴۳ | ۲۰ صفحه | سال بیست و دوم - شماره ۶۱۶۴ | Thursday - February 24 , 2021

حدیث روز: تحف العقول

امام باقر(ع): در کار خود، با کسانی مشورت کن که از خدا می‌ترسند.

واحه: سعدی

مرا به هیچ بدادی و من هنوز بر آنم
که از وجود تو مویی به عالمی نفروشم

امروز در تاریخ:

سالمرگ پرویز فنی‌زاده، بازیگر ایرانی تئاتر، سینما و تلویزیون. بازی‌های ماندگار او را در فیلم «رگبار» و «گوزنها» به خاطر داریم./ (۱۳۵۸ ش)

زادروز خواجه نصیر طوسی در توس که در تقویم ایرانی به‌واسطه زادروز او روز مهندس نامگذاری شده است./ (۵۷۹ ق)

اوقات شرعی:
اذان ظهر: ۱۲/۱۸ — غروب آفتاب: ۱۷/۵۵
اذان مغرب: ۱۸/۱۳ — نیمه‌شب شرعی: ۲۳/۳۵
اذان صبح (فردا): ۵/۱۶ — طلوع خورشید(فردا): ۶/۴۰

وضعیت آب و هوای امروز

تهران	زنجان	کرج	کرمان	خرم‌آباد	ایلام	مشهد	اصفهان
۶ / ۱۷	۰ / ۱۳	۳ / ۱۵	۲ / ۲۰	۳ / ۱۸	۴ / ۱۸	۴ / ۱۴	۴ / ۲۳

حکمت ۷۱: نهج‌البلاغه

نفس کشیدن مرد، گام او است بسوی مرگ خود.

گفت‌وگو با خسرو شهراز، بازیگر تلویزیون، تئاتر و سینما

شور سلحشوری ما رو متحد کرده





علی مظاهری
روزنامه‌نگار

بای بسم ا...

«اتفاقی افتاد که موهای بدنم سیخ شد برای خودم خیلی جالبه؛ یکی از دوستان تئاتری کاری کرد که ازش بریدم حتی جواب سلامش رو نمی‌دادم. یه روز تمرین داشتم نمایش هملت به کارگردانی آرش دادگر. طبق عادت زودتر رسیدم محل تمرین و منتظر برای باز شدن پلاتوی محل تمرین. نشسته بودم و دیالوگ‌ها رو حفظ می‌کردم. با چشمان بسته در تخیل خودم با متن درگیر بودم. چشمام رو بازکردم بانویی مُسن داشت نگام می‌کرد. پرسیدم امری... گفت خدا تو رو خیلی دوست داره. شروع کرد تموم رخدادهای زندگیم رو موبه مو گفت. از این‌که توی آب به‌دنیا اومدم تا... درباره خانواده‌ام. تا این‌که گفت: یکی از دوستات خیلی اذیت کرده، می‌بخشینش؟ گفتم چرا من، خدا باید ببخشه. ببین! این حرفی که زد میخکوبم کرد؛ گفت: نه! تو باید ببخشی که خدا خواسته تو رو اجابت کنه. موندم باید چی بهش می‌گفتم. گفت: از صمیم قلب می‌بخشینش؟ گفتم آره.»

و همینطور هم شد. پرسش‌های به قول استاد غیرمنتظره و بداهه به چشم پسندشان زیبا آمد که با تماس‌های وقت و بی‌وقت و از شماره بیرون این مخلص، با روی باز و دلی روشن از مهرانه‌ها همدل و همراه بودند. به‌هم ریختگی محور عمودی پرسش‌ها و از هر دری پرسشی به میان آوردن، استاد شهراز را یاد قضیه‌ای توی دادگاه (بازجویی آقای شهیدی در سریال گاندو) انداخت: یکی از شیوه‌های بازجویی! که یک سوال رو به شکلی دیگه اما ناغافل می‌پرسن. مخاطبان گرامی! شک نکنید از این فرازها حظ می‌کنید خود استاد که فرمود هیچ‌وقت تو رو فراموش نمی‌کنم.

نمایشی رو تصور بفرمایین با گستره هستی که نقش شما عزرائیل باشه. به کیا عمر و فرصت دوباره می‌دین؟

خودم تا خودم رو بررسی بکنم اشتباهاتم رو بازبینی کنم...

و عمر کیا رو می‌بُرین؟

دلم نمیاد چنین کاری کنم.

اگه نقش شهریار بلامنازع رو داشته باشین چه قانونی می‌ذارین؟

هیچ‌کس دروغ نگه.

و چه کتابی رو باید همه بخونن؟

کتاب‌هایی که آینده زندگی‌شون رو بدونن.

و دستور می‌دادین از چی باید پرهیزکنن؟

از همون دروغ.

و امتیازی که به هنرمندها می‌دادین؟

بی‌نهایت.

و یک وظیفه همگانی به سفارش شما؟

نظم و دیسیپلین در انجام هر کاری.

اگه جادوگر این نمایش بزرگ بودین چه کار خارق‌العاده‌ای می‌کردین؟

کاری می‌کردم که زندگی برای همه شاد و دلنشین باشه.

چه چیزی رو برای مردم خطرناک می‌دونستین؟

باز هم دروغ.

هدیه‌تون به ملت‌تون در یه مناسبت ملی؟

اتحاد.

درباره سیستم و قتگیر اداری چه کار می‌کردین؟

مامورانی را موظف می‌کردم قبل از اومدن کارمندها کارها رو آماده کنن تا کارمندها سریع کارها رو پیش ببرن.

ویژگی اصلی مسؤولانی که برمی‌گزیدین؟

مدیریه عقیده من اونه که متخصصان رو بشناسه و سر کار بذاره، خودش فقط مدیریت کنه.

کاری که برای باقیات صالحات به‌عنوان شهریار جهان انجام می‌دادین؟

اصل اینه که کار مراجعه‌کننده راه بیفته، اگه کارم برای خودنمایی یا... باشه بسیار بده.

و کاری که شمای شهریار هرگز نمی‌کردین؟

به مردم دروغ نمی‌گفتم.

به سنگ‌تراش نمایش چه متنی رو برای سنگ قبر شهریار (خودتون) سفارش می‌دادین؟

من آمدم، رفتم و خداوند رستگارم کرد... (آخه شهریاره، آدم خوبیه و با مردمه).

اگه در این نمایش به شما نقش گورکن می‌رسید، گور کیا رو پیشاپیش می‌کندین؟

گور تموم کسانی که خودخواه و خودپرستن.

در نقش قاضی‌القضات جهان باشین مهم‌ترین کار و برنامه‌تون؟

نظم.

حکم شما برای مثلا من که به دوستش قول داده کاری رو نکنه اما به هر جهت خلاف رفتارم زیر قولم زدم؟

نمی‌خوام صدمه ببینه چون نام «دوست» باهاش هست اما مدتی کوتاه طردش می‌کنم.

و استاد این شعر حافظ رو زمزمه کرد:

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست / که آشنا سخن آشنا نگه دارد / دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای / فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد.

حکم شما درباره کسی که جواب انسانیت و محبت را با دشمنی میده؟

تلاش می‌کنم قلبش رو رئوف بکنم، تلاش می‌کنم انسان بشه.

یا درباره کسی که قربانی سوءتفاهم شده؟

می‌بخشمش.

یا کسی که مظلوم نماست اما بد ستمگریه؟

این را مانند دوران باستان باید روی چهارپا نشوند و توی شهر گردوندش.

یا درباره کسی که فریب دشمن دوست‌نما رو بخوره؟

بهش زمان میدم.

یا حکم‌تون درباره کسی که حریم آسایش و امنیت دوستش رو ندیده بگیره؟

تنبیهش می‌کنم.

در این نمایش بزرگ، قاصد خدا بیاد و بگه میتونین در هستی، دخل و تصرف کنین؟

(خنده استاد) واقعا کاری می‌کنم همه مرزهای دنیا از بین بره و بشه یه دنیای واحد منسجم. مثلا از تهران تاکسی بگیریم بریم لس‌آنجلس.

برنامه‌تون در قبال تنوع فرهنگی؟

قطعا فرهنگ عوض نخواهد شد مثل کشورمون از تهرون بریم کرمونشاه در مسیر با چقدر فرهنگ‌های متفاوت روبه‌رو می‌شیم.

ضروری‌ترینه برای انسان‌ها؟

عشق.

و اگه در میان نباشه؟

اتفاق درستی نمیفته. عشقه که ما رو سرزنده می‌کنه، تهییج می‌کنه دنبال کاری باشیم.

و نقش امید؟

می‌تونم بگم: نیروی نگهدارنده ما که چیزی رو پی بگیریم تا تهش بریم.

وقتی همه میگن صددرصد مقصره اما شما می‌دونین سوءبرداشته اما مدرک ندارین؟

بستگی داره، اگه قاضی باشم قسم می‌خورم.

مهم‌ترین فرق (فراجنس) زن و مرد؟

هیچی.

رویای جوانی؟

چقدر دوست داشتم یه موزیسین عالی بشم. واقعا با موسیقی زندگی کردم اما...

زندگی رو شیرین و خواستنی می‌کنه؟

آدم راضی باشه به داشته‌هاش. زیاده‌خواه نباشه.

دلپذیری چیه؟

اونه که به چیزی که داریم اکتفا بکنیم ازش استفاده بکنیم زور بی‌خود نزنیم، تلاش بی‌خود نکنیم. چشم‌مون به دست کسی نباشه. اگه کسی دارنده است، سرزنشش نکنیم، به کسی حرف بد نزنیم، نگاه بد نداشته باشیم.

بهش محبت کردین براش ارزشی نداره، شده؟

توی زندگی من فوق‌العاده بوده، اولش ازش بریدم و قهر کردم بعد که به خودم اومدم دیدم اشتباه کردم و مقصر خودم هستم.

سرانجام رابطه‌تون؟

دوباره ارتباط را برقرار کردم اما نه به‌گونه سابق در حد خود اون آدم.

امواج قلبتون رو حسابی به انحنا درمیاره؟

چیز غیرمنتظره. اتفاقی یا خبری که انتظارش رو ندارم.

راز سرحالی شما؟

اولا که در زندگی، یه روش خاصی دارم. بی‌استثنا ورزش رو دوست دارم و موسیقی رو. تلاش می‌کنم انرژی‌های منفی رو از خودم دور کنم. چیزی که برام مهمه، لحظه‌ای که باهاش درگیرم؛ حالا ممکنه سینما یا هرکاری باشه، باهاش زندگی می‌کنم.

زمانی دلتون برای خودتون تنگ شده؟

همیشه دلم برای خودم تنگ می‌شه. واقعا میگم.

توی تنهایی دلتنگی چه کار می‌کنین؟

توی تنهایی خودم با خودم حرف می‌زنم به‌ویژه اگه درگیر با نقشی باشم همیشه هم خودم رو جای طرف می‌ذارم، خیلی با خودم درگیرم، خیلی وقتا با خودم حرف می‌زنم یا با نقشم یا با خود خودم حرف می‌زنم. برام دنیای عجیبیه.

چرا برای ایفای نقش سختگیرین؟

آدمایی توی سن و سال ما جوری بار اومدن که الان نایاب شدن و خیلی کمن. الان متنی رو میدن دستت، سریع میری جلوی دوربین. سریع برمی‌گردی. من به شکلی عادت کردم که نمی‌تونم اینجوری باشم.

توی خونه هم؟

توی خونه همه لحظاتم، غذا خوردن، استراحت و آرامش وقف نقش میشه، باهاش درگیر میشم.

گزارش این درگیری؟

تلاش می‌کنم همه اتفاقات رو توی وجودم جابدهم، دیالوگ‌ها از آن خودم باشه، روشون فکر کنم چیز جدیدتری به‌دست بیارم و تلاش می‌کنم متفاوت باشم از سایر نقش‌ها حتی اگه فقط همون شخصیته که تفاوت پیدا می‌کنه (در نمایش).

نشونه بدبختی چی میتونه باشه؟

همیشه این بدبختی رو با خوشبختی عوض کردم، باور می‌کنی!

توضیح می‌فرمایین؟

ما کرمونشاهی‌ها این اصطلاح رو داریم نمی‌گیم: بدبختی نیست این اتفاق افتاد؟ این اتفاق، هرچی هم که باشه. میگیم خوشبختی...

مثبت‌نگری اتفاقا عامل رشد انسانه.

دقیقا. دیگه فکر بد باهات نیست. همیشه ازش فرار می‌کنی.

کیا به دیگران خسارت می‌زنن؟

چی باید به اینا گفت! به عقیده من نمی‌شه روی اینا نام انسان گذاشت. آدمای لاقید که انسانیت براشون ارزش نداره بهش بها نمی‌دن چون خودشون بی‌ارزشن.

ویژگی نزدیک‌ترین و بهترین دوستان؟

دوست عزیز و محترم و همسفر و اهل درددل و... دوسه نفر بیشتر نیستن. صالح هستن و اهل کمک به مردم و اطرافیانشون.

اقوام ایرونی را (برخلاف مثلا هند یا اروپای قرون‌وسطی) چی کنار هم نگه داشته و نگه می‌داره با این همه تفاوت و اصالت غیرقابل انکار؟

ایرانیان یه شور و نشاط سلحشوری دارن که کمتر مردمی دارن و این شور ما رو متحد و پیوسته نگه می‌داره.

(جالبه اردشیر زاهدی در آخرین مصاحبه‌هاش تاکید داشته خطاب به آمریکا که ایرانی‌ها زیر بار زور نمیرن مث جاهای دیگه عراق و... نیست ایران) درباره ایرانیت و ایرانی؟

کوتاه بگم، می‌تونیم با زبان‌ها و فرهنگ‌های خاص‌مون هم‌صدا باشیم و برای ایران آرزوی خوب داشته باشیم.

و اون سلحشوری؟

سلحشوری فقط جنگاوری نیست، آزادگیه و... امیدوارم ایران همیشه باشه. همه با هم باشیم با هرگویش و فرهنگ با ویژگی ایرانی بودن.

سختگیرانه باهاش برخورد می‌کنین؟

نظم. اگه توی خونه فرضا جای نمکدون عوض بشه عصبی میشم.

منظره دوست داشتنی؟

هرچیز زیبایی مثلا طبیعت، هنر دستی، هرچی باشه و هرچی سر شوقم بیاره خسته نمیشم ازش.

محو چیزی شدن؟

حلاج (پنبه‌زن)! ابزار دستش رو یک ساز می‌بینم تا لحظه‌ای که کار می‌کرده نگاش کردم. اینها و هر اتفاق ویژه‌ای برام عزیزه و دوست‌داشتنیه.

قرار با دوستان؟

برای هر کاری قرار بذارم یه ساعت قبلش اونجام.

بزرگ‌ترین نقشی که شما را توی تئاتر درگیر کرد؟

نمایش غریبانه به کارگردانی بهمن مرتضوی خدا رحمتش کنه، حیف شد از دست رفت! توی کرمونشاه هشت ماه با اون نقش پهلوان زندگی کردم. سخت بود. توی تهرون کارهای شکسپیر به کارگردانی آرش دادگر برام عظمت و لذت خودش رو داشت و باهاشون درگیر بودم و لذت می‌بردم.

نقشی که براتون دشوار بود؟

فاگین در نمایش الیور توییست به کارگردانی اصغر خلیقی که هنرپیشه‌های بزرگ دنیا بازیش کردن. چیزی رو باید بازی می‌کردم که هیچ‌کدوم از اونا نباشه، پس هم‌زمان شش تا فاگین رو بازی کردم و به شکل وحشتناکی خوب شد. کار بی‌نظیری بود. الان تصویرش رو که می‌بینم میگم: چه جور این کار رو کردم.

توی تلویزیون؟

کار با آقای افشار در سریال گاندو. بازی در سریال سیاوش در نقش پدر آلزایمری، کاری به تهیه‌کنندگی مهدی یاری؛ فوق‌العاده درگیرش شدم و نقش برام سخت کشنده بود.

دیالوگ یادکردنی؟

از سال ۴۵ تا الان دارم می‌خونمش. سر هر کاری بودم اول این رو خوندم. اونقدر خوندمش و از طریق بیان و تخیل و... باهاش تمرین کردم بس که برام عزیز و دوست‌داشتنیه.

بسم ا... استاد؟

باز هم از شکسپیر! «و اما در مورد هملت و مراحم ناچیزش. او را جز بازی و بوالهوسی جوانی به چیزی نگیرید. گویی بنفشه است در آغاز بهار. خوشبو و ناپایدار. عطر و سرمستی یک دم و دیگر هیچ. جز این هیچش ندانید چون تنها در طبیعت رگ و پی یا پیکر نیست. به خود می‌بالد. به‌تدریج که معبد تن وسعت می‌یابد مراسم نیایش جان و تن نیز دامنه وسیع‌تری به خود می‌گیرد. شاید او این دم، دلباخته شماست.»

فرای زمان و جغرافیا با کدوم هنرمند بزرگ تئاتر، دوست داشتین هم‌سخن بشین؟

خیلی دوست دارم و همیشه آرزو داشتم یه روزی با آل پاچینو صحبت بکنم. این آدم بی‌نظیره.

بسیار فرهیخته است این چهره!

اکثرا اینطورن. این نیست که در باز باشه بگن بیا برو تو. اکثر اینها پر از دانشن، علم این کار رو دارن و تخصص این کار رو پیدا کردن. اینجوری نیست که به‌راحتی برن جلو. ضمن این‌که اون سیستم پیچیده است و قبل از جلوی دوربین رفتن کلی کار میکنن، آماده‌سازی، صحبت و...

یک تجربه مهم؟

همیشه احترامم به زمان بوده. تلاش کردم از زمان استفاده کنم. با زمان پیش برم و همراهش باشم.

منظور؟

مثل درخت هستیم؛ رشد می‌کنیم از آغاز تا میوه‌دادن، این «زمان»ه که ما رو می‌سازه و با تجربه می‌کنه.

واکنش شما توی موقعیت دلهره‌آور؟

بستگی به اتفاق داره. آوار یه شکلی، تصادف یه شکلی. هزاران اتفاق هست. همیشه کپ کرده‌ام. چشمم از حدقه دراومده.

شده ناگهان توی تاریکی یه حیوون رد بشه و؟

جیغ کشیدم و ترسیدم واقعا.

اگه جهان مارئالیسم جادویی بود؟

پرواز رو خیلی دوست دارم. بتونم پرواز کنم مثل عقاب که هر جنبنده‌ای رو می‌بینه. واقعا لذت‌بخشه.

نقش قهرمان در فیلم‌های اکشن؟

اصلا دوست ندارم فیلم‌های جنگی رو.

خلاف انسانیت و شرافته؟

چیزی از این بدتر نیست.

به هویتمون شکل میده باورش می‌کنه؟

چیزهایی هست که به فرهنگ ما برمی‌گرده. فرهنگ غنی این چیزها رو در خودش داره.

از کرمونشاه شما تا همدون؟

همدان، شهر بسیار خوب و دلپذیریه. بافت شهری بسیار خوبی داره. از اونجا خیلی خاطره‌های شیرین دارم.

از سنت‌های خوب مخصوص شما؟

وقت ناهار تا اول، چهارخونه اطراف ما غذا نمی‌خوردن، خودمون غذا نمی‌خوردیم.

یعنی؟

پدرم چهارپنج بشقاب برای همسایه‌ها می‌کشید و برادر بزرگ‌ترم براشون می‌برد.

باعث رستگاری می‌شه؟

راه درست رو رفتن. انسان خوبی بودن. کمک و همیار دیگران بودن. به دیگران از مال خود بخشیدن.

بخشش، دلپذیره؟

هیچ‌وقت دوست ندارم چیزی رو داشته باشم و ببخشمش برعکس! چیزی رو که نیاز داشتم و دستم بوده، بخشیدم. واقعا اینجور بوده. بخشش این شکلی زیباست.

امکان بخشش کسی که دست، روی آبرو بذاره؟

من می‌بخشم، حتی اگه اتفاق بدتر از این باشه.

یه سخن دلپذیر بفرمایین تا جهان ما مخاطبان شما تازه بشه؟

به امید یه روزی توی همین روزهای نزدیک، وقتی صبح از خواب پا میشم و میرم بیرون که نون بخرم مردم رو خوشحال ببینم.

ان‌شاءا...



عکس: چاوش هماوندی جام جم

هوای تازه

و اما راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین‌گفتار چنین روایت کنند که سال ۱۳۳۰ دقیقا نیمه دی‌ماه بود که سوز سرمای زاگرس را میلاد خسرو شهراز و طنین شادمانه‌گریستن‌های کودکانه‌اش برای خانواده‌اش با فرخندگی به گرمای مهرانه‌ها و شادمانه‌ها تبدیل کرد.

کوچه‌های کرمانشاه شاهد بالیدنش بود و پرورنده ذوق و اشتیاقش به هنر تا این‌که برای دانشگاه، رشته هنرهای زیبا را برگزید. از او اصرار و از پدر انکار. نه گریه و زاری‌هایش نه غذانخوردن‌هایش! هرگز تاثیری بر دل مهربان پدر نداشت تا ظهر آن روز که لب حوض کاشی نشسته بود در خودش فرو رفته و غمگین و معترض. پدر کنارش نشست، نوازشش کرد و گفت هنر در این کشور جایگاه ندارد. «اول درست رو تموم کن بعد برو دنبال همون کاری که دوست داری.» پس دانشگاه رفت برق و الکترونیک خوند سپس به استخدام وزارت نیرو درآمد. صد البته در کنار همه اینها کار هنری، به‌ویژه تئاتر از دستش نیفتاد. هرچند بسی عاشق موسیقی بود و هنوز هم این عشق، سوزان است. و استاد به این کمینه گفت: نخستین حقوقم رو که از وزارتخونه گرفتم، تازه دریافتم پدرم چی می‌گفت. به همین علت که درآمدم از این راه نیست، ناچار نیستم هر نقشی رو بپذیرم.

در سینما با فیلم «چریکه هورام» اثر فرهاد مهرانفر آغازید و در ۷ دقیقه تا پاییز درخشید. فرات و خیابان هشتم و چمران و ماهی‌وگربه را هنرمندانه به تماشا رسانید. همه می‌دانیم در سریال آنام، اثر جواد افشار چه به‌یادماندنی بود بازی‌اش در نقش کبیر.

به گفته خودش: اساسا دوست دارم در نقش‌های متفاوتی بازی کنم؛ نقش‌هایی که چند وجهی باشند. هیچ وقت دنبال بازی در نقش‌های ساده نبودم حتی اگر نقش کوچکی برای بازی پیش رو داشته باشم، تلاش می‌کنم چیزی به آن بیفزایم تا از سادگی و یک‌برگی بودن دور شود.

مخاطبان گرامی می‌دانند چنان‌که بخواهم گزارشی از فقط نام آثار این هنرمند بنگارم چند ده سطر می‌شود. پس به خدا می‌سپارم‌تان. یاعلی!